

جهانی شدن، تکثر هویتی و نسبت آن با جامعه ایرانی معاصر

هادی آجیلی*

چکیده

جهانی شدن، با فروپاشی نظام دو قطبی و پایان جنگ سرد به صورت روزافزون جهان را درنوردید و تغییرات تأثیرگذاری را در حوزه‌های مختلف به‌ویژه در حوزه هویت ایجاد کرد. برخی اندیشمندان این پدیده را به‌نوعی عامل یکسان‌سازی هویت جهانی و برخی دیگر آن را موجب پراکندگی هویت و مقاومت و بازیابی هویت‌های بومی ارزیابی می‌کنند. لذا به نظر می‌رسد جهانی شدن از منظر هویتی، در اکثر جوامع به‌خصوص در جامعه ایرانی معضلاتی را موجب شده است. در این مقاله به این سوال پاسخ داده می‌شود که جهانی شدن چه تأثیری بر هویت جامعه ایرانی داشته است؟ بنابراین اگرچه ابتدا به بررسی مفهوم جهانی شدن و تفاسیر مختلف آن می‌پردازیم؛ قالب تئوریک ما در این مقاله تحت تأثیر مکتب گرامشی و آراء کاکس است. فرضیه نوشتار نیز بر این اساس است که پدیده جهانی شدن موجب ایجاد چندگانگی (تکثر) هویتی و شکل‌گیری نوعی از «هویت کاذب» در جامعه ایرانی است که به سردرگمی و تعارض ختم می‌شود. راه مقابله با آن ایجاد نوعی آگاهی و وحدت هویتی با اولویت‌بندی مشخص است. روش این مقاله، پژوهشی کیفی ناظر بر توصیف و تحلیل بر اساس داده‌های عینی و مبانی نظری است.

کلیدواژه‌ها: جهانی شدن، هویت، نظام سرمایه‌داری، جامعه ایرانی، هژمونی، مکتب گرامشی.

۱. مقدمه

جهانی شدن یکی از مسائل مهم به وجود آمده عصر حاضر است، که همه جوامع را به نوعی از خود متأثر کرده است و تحولات قرن حاضر را تحت الشعاع قرار داده

*استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی. hadiajili@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۳/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۶/۱

است، در حقیقت جهانی شدن به منزله پروسه افزایش ارتباطات بین جوامع است به گونه ای که وقایع و تحولات گوشه ای از جهان بطور فزاینده ای بر مردم و جوامع گوشه دیگری از جهان بازتاب بسزایی دارد. با فروپاشی شوروی و فروریختن دیوار برلین این پدیده به صورت روز افزونی در قالب جهانی شدن فرهنگ لیبرال مطرح شد که هدفش نهادینه کردن تداوم سلطه قدرتهای محور در راستای نظم نوین بود. جهانی شدن به همراه خود معضلاتی را به خصوص در زمینه های فرهنگی و هویتی ایجاد نمود و باعث ایجاد هویت کاذب و حتی در برخی جوامع ایجاد هویت های چند گانه شد. اگر بخواهیم در یک تعریف کلی هویت را «آن شناختی که مردم از خود دارند و به وسیله آن خود را از دیگران متمایز می کنند» تعریف کنیم آنگاه تقابل این مفهوم با جهانی شدن به وضوح نمایان میگردد. ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و جهانی شدن و ابزارهای آن مردم جامعه را با چالشها و معضلاتی روبرو نموده که یکی از این معضلات ایجاد هویت های چند گانه می باشد، این معضل به گونه ای است که فرد را دچار سردرگمی و ابهام در پذیرش هر کدام از این هویتها نموده است. یک فرد در عین حال که تلاش دارد هویت ملی و بومی خود را حفظ نماید اما خود را یک شهروند جهانی و جزئی از جامعه جهانی تلقی می نماید. این مسئله باعث بوجود آمدن تعارض هویتی در فرد می شود تمام اهتمام ما در این مقاله بر این قرار دارد تا این معضل را بازشناسی کرده و راه حلی را برای برون رفت از آن بیابیم. سوال اصلی ما در این مباحث بر این قرار دارد که جهانی شدن چه تأثیری بر هویت به خصوص در ایران داشته است؛ و فرضیه ما بر این قرار دارد که جهانی شدن موجب به وجود آمدن هویت چندگانه در ایران شده است. در نهایت در تلاش هستیم راه حلی متقن برای حل این مشکل ارائه دهیم. در این نوشتار از روش پژوهشی کیفی ناظر بر توصیف، تبیین و تحلیل بر اساس داده ای عینی و مبانی نظری استفاده شده است.

۲. پیشینه پژوهش

در این زمینه می توان به برخی آثار و مقالات اشاره کرد که مشخصاً به موضوع تأثیر جهانی شدن بر خرده فرهنگ ها و خرده هویت ها پرداخته اند. بویژه آثاری که به صورت مورد مطالعاتی به چنین تأثیری در ایران پرداخته اند. اما هیچکدام از این آثار از منظر تئوریک مکتب گرامشی مساله را واکاوی نکرده اند. از جمله این مقالات موارد ذیل است:

جهانی‌شدن، تکثر هویتی و نسبت آن با جامعه ایرانی معاصر ۳

مقاله «جهانی‌شدن و بحران هویت قومی» اثر ایرج ساعی در فصلنامه جامعه‌شناسی سال ۱۳۸۴ و شماره ۴ که عمدتاً به بررسی قومیت‌ها و جهانی‌شدن پرداخته است. مقاله «جهانی‌شدن و بحران هویت جوانان» اثر مهرداد نوابخش در فصلنامه مطالعات را خبردی سیاست‌گذاری عمومی در دوره دوم شماره سوم سال ۱۳۹۰ که در آن به مساله جوانان و جهانی‌شدن همت گمارده است. مقاله «جهانی‌شدن فرهنگ و تاثیر آن بر هویت ملی ایران» اثر اسماعیل بابیوردی در فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل دوره ۷ شماره ۲۸ سال ۱۳۹۳ که به لحاظ موضوعی به نوشتار حاضر نزدیک است اما از منظر تئوریک مقاله حاضر بهره نبرده است.

۳. مفهوم جهانی‌شدن و تفاسیر متکثر

اهتمام ما در این مبحث بر این قرار دارد که مفهوم جهانی‌شدن را موشکافی و باز تعریف کنیم. یکی از مهمترین مسائلی که شاید برای ما جای کنکاش و بررسی دارد این است که این پدیده یک فرایند و پروسه طبیعی است یا اینکه یک برنامه از پیش تعیین شده توسط قدرتهای بزرگ است تا بدین وسیله هژمون خود را نهادینه سازند به بیانی واضح تر نام این پدیده جهانی‌شدن است یا اینکه جهانی‌سازی است، در این راستا ابتدا لازم است که مفهوم جهانی‌شدن را به لحاظ معانی واژگانی و ریشه‌های تاریخی بررسی نموده، سپس به بررسی آن در نحله‌های مختلف اندیشه‌گانی روابط بین‌الملل بپردازیم و در نهایت روشن سازیم که این پدیده یک فرایند است یا برنامه‌ای از پیش طرح ریزی شده است.

"کلمه جهانی‌شدن (globalization) که تا نیمه دوم قرن بیست هنوز ابداع نشده بود، شجره نامه ای بس طویل دارد. در زبان انگلیسی، اسم "جهانی" (global) صدها سال پیش در آغاز به معنی "سیاره خاکی"، به این معنی که زمینهای اطراف کره خاکی را شامل میشد به کار برده شد. در اواخر قرن نوزدهم صفت جهانی (global) برای توصیف مقیاس جهانی (World scale) و علاوه بر آن معنایی نزدیک به زمین‌کروی به کار رفت. فعل جهانی‌کردن (globalize) به همراه جهان‌گرایی (globalism) در دهه ۱۹۴۰ پدیدار شد. جهانی‌شدن (globalization) نیز برای اولین بار ۱۹۶۱ وارد لغت نامه (آمریکایی انگلیسی) شد." (Aaet Scholte 2002: 4) گرچه واژه جهانی‌شدن از چنین دوره تکوینی طولانی برخوردار بود، اما این واژه تا پیش از ربع قرن آخر قرن بیستم جزو لغات روزمره نبود.

همزمان با فرو ریختن پایه‌های دیوار برلین و پایان جنگ سرد ما شاهد پدید آمدن دورانی هستیم که ایالات متحده به عنوان تنها قدرت برتر نظام بین‌الملل که اکنون دیگر اتحاد جماهیر شوروی را پشت سر گذاشته هیچ مانعی را برای ایجاد نظم نوین خود در مقابل نمی‌بیند. در همین زمان خیلی از اندیشمندان فروپاشی ایدئولوژی کمونیسم را پیروزی لیبرالیسم تعبیر نمودند و در این زمان بود که واژه جهانی شدن به گونه‌ای متداول رواج یافت و خیلی آن را سرآغازی بر جهانی شدن لیبرالیسم (liberalization) تلقی نمودند. به گونه‌ای که جرج بوش رییس جمهور وقت آمریکا در مصاحبه‌ای خبری صحبت از نظم نوینی کرد که در آن "حکومت قانون جای حکومت جنگل را خواهد گرفت و مسئولیت کلیه کشورها لحاظ خواهد شد، وی در توصیف نظم نوین جهانی مورد ادعای خود افزود که من می‌گویم که یک قرن آمریکایی را در پیش داریم و اینکه؛ نظم نوین جهانی منوط و وابسته به رهبری قدرت و ارزشهای آمریکاست." (Washington times 1991)

از همه این تعاریف رایج در فرهنگ عمومی که گذر کنیم باید به یک تعریف متقن و علمی در این زمینه دست یافت. در اینجا به بررسی این مسئله خواهیم پرداخت که جهانی شدن از چه زمانی آغاز شد و آیا میتوان یک لحظه خاص را به عنوان زمان آغاز روند جهانی شدن تعیین کرد؟ تعیین نقطه آغاز و دوره‌های جهانی شدن غیر دقیق و مورد اختلاف است. تاریخ هیچ نقطه عطف روشنی را به عنوان نقطه شروع دوره جهانی شدن که همگان روی آن توافق داشته باشند را نشان نمی‌دهد.

نویسندگانی مانند رابرتسون و چیس-دان میگویند اولین نشانه‌های روند جهانی شدن یک قرن پیش و حتی قبل از آن ظاهر شدند، اگرچه در گستره‌ای به مراتب محدودتر و با سرعتی به مراتب کندتر. از سوی دیگر جهانی شدن به صورت روندی مستمر، گسترده و جامع که زندگی بیشتر مردم را تحت تأثیر قرار دهد تا دهه ۱۹۶۰ بوقوع نپیوست. در واقع، تقریباً تمامی تصاویر به دست داده شده از جهانی شدن فقط با نیمه دوم قرن بیستم و نه پیش از آن ارتباط پیدا می‌کند. از سویی مسأله نظم نوین جهانی به عنوان رویکردی غالب در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد و در پی بحران کویت توسط جرج بوش مطرح شد. (آقایی ۱۳۷۵: ۲۳)

۴. زمینه‌های جهانی شدن و تفاسیر متکثر

بطور کلی زمینه‌های تاریخی جهانی شدن را می‌توان با حداقل هشت ویژگی سیاست جهانی که با تفاسیر گوناگون بیان شده مشابهت داد که به قرار ذیل است:

جهانی‌شدن، تکثر هویتی و نسبت آن با جامعه ایرانی معاصر ۵

"نخست؛ جهانی شدن ویژگی‌های مشترک زیادی با نظریه مدرنیزاسیون (نوگرایی) دارد. به اعتقاد این نظریه پردازان صنعتی شدن مجموعه قراردادهای جدید را برای جوامع به ارمغان می‌آورد و فرآیندهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی که بیانگر عصر ماقبل صنعتی بوده‌اند را تغییر می‌دهد. ماهیت دولت تغییر می‌کند و در نتیجه مدل قدیمی روابط بین‌الملل که مبتنی بر سیاست قدرت بود، منسوخ می‌شود. بنابراین مدرنیزاسیون از بسیاری جوانب بخشی از فرآیند جهانی شدن است، با این تفاوت که مدرنیزاسیون در جهان توسعه یافته اجرا می‌شود و شامل قراردادها و معاملات گسترده نمی‌شود.

دوم؛ بین جهانی شدن و استلالهای نویسندگانی مانند والت روستو (۱۹۶۰) شباهتهای زیادی وجود دارد. وی معتقد بود رشد اقتصادی با صنعتی شدن جوامع تابع الگوی واحدی است. نقطه اشتراک این نظریه با جهانی شدن در این است که روستو قائل به الگوی روشنی از توسعه اقتصادی بود که دارای مراحل است و تمام کشورها با اتخاذ سیاستهای سرمایه داری از این الگو پیروی کرده‌اند. گویی نوعی حالت خود به خودی و غیر ارادی در تاریخ وجود دارد که نظریه جهانی شدن نیز به آن تکیه دارد.

سوم؛ لیبرالیسم در مکتوبات تأثیرگذاری در زمینه وابستگی متقابل (کوپر۱۹۸۶) نقش بازیگر فراملی (کنوین و نای ۱۹۷۱) و شکل‌گیری مدل شبکه‌ای سیاست جهانی (ماسنباخ، فرگوسن و لمپرت ۱۹۷۶) منتشر شد که مضامین اصلی جهانی شدن را پیش بینی کرده‌اند، اگر چه تا حدود زیادی درباره جهان توسعه نیافته بود.

چهارم؛ شباهتهای قابل توجهی بین تصویری که جهانی شدن از دنیا ارائه می‌کند و تصویری که مارشال مک لوهان در اثر تأثیرگذار خود یعنی دهکده جهانی (دهکده جهانی ۱۹۷۴) ترسیم می‌کند وجود دارد.

پنجم؛ همپوشانی مهمی بین برخی از مفاهیم و مضامین و موضوعات اصلی جهانی شدن و آثار نویسندگانی مانند جان برتون (۱۹۷۲) درباره شکل‌گیری جامعه جهانی یا مدل تار عنکبوتی سیاست جهانی که مهمترین الگوی سیاست جهانی به وسیله تجارت، ارتباطات، زبان، ایدئولوژی و غیره ایجاد می‌شود را در کنار تمرکز سنتی بر روی روابط سیاسی بین دولتها قرار دارد، وجود دارد.

ششم؛ در دهه‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آثار چشمگیری از نویسندگانی مانند مندلو و پتر و فالک تحت عنوان پروژه‌های مدل نظم جهانی (۱۹۸۰) منتشر شد که تمرکز اصلی آنها روی مسئله حکومت جهانی بود و با عنوان جهانی شدن انجام شد.

هفتم؛ بین برخی از مفاهیم جهانی شدن و اندیشه‌های کسانی که معتقد به جامعه جهانی بودند، تشابهات مهمی وجود دارد. یکی از برجسته‌ترین افراد این گروه هدلی بال است که معتقد است در طول قرن‌ها مجموعه‌ای از هنجارها و درک مشترک بین رهبران کشورها وجود دارد به گونه‌ای که به جای نظام بین‌الملل می‌توان گفت جامعه بین‌المللی شکل گرفته است. اما وی معتقد نیست که با شکل‌گیری جامعه جهانی مفهوم دولت-ملت در حال از بین رفتن است.

هشتم؛ جهانی شدن وجوه مشترک متعددی با استدلال‌های فرانسیس فوکویاما (۱۹۹۲) درباره پایان تاریخ دارد و شباهتهای زیادی با نظریه صلح دموکراتیک و نویسندگانی چون بروس راست (۱۹۹۳) و مایکل دوویل (۱۹۸۳) وجود دارد. " (اسمیت ۱۳۸۳: ۳۵-۳۸)

"امروزه در اصل جهانی شده تردید کمی وجود دارد، هنوز یک دیدگاه مطمئن شناخته شده با آن چیزی که این پدیده را واقعی میکند وجود ندارد. بنابراین تا موقعی که توافقی درباره آنچه که جهانی شدن است موجود نیست، وارد شدن در مباحث مربوط به جهانی شدن بی فایده است، اینکه جهانی شدن چیست بطور کلی توافقی یکپارچه را می‌طلبد. در پی این جریان و آشفتگی بحث ما درباره علت غایی و نتیجه منطقی بحث است، ما هنوز به صورت وسیعی مفهوم واقعی جهانی شدن را شامل پروسه تغییر مرزهای مناطق به صورت بسیط دریافت می‌کنیم: اگرچه در غیر اینصورت ذهن پژوهشگران متمایل است به این که جهانی شدن را انکار ناپذیر و بخش جدایی ناپذیر تجربه معاصر تلقی سازد." (Bartelson 2000: 180) اما واقعیت پدیده‌ای را به نمایش می‌گذارد که فراتر از تصورات قالب است.

در یک بیان کلی باید گفت: جهانی شدن هر چند در ابتدا به عنوان "یک پروسه و فرآیند غیر قابل اجتناب که به صورت خود به خودی در تاریخ شکل می‌گیرد و جهان را به سپهر اجتماعی تقریباً بدون مرزی تبدیل می‌کند"، (اسمیت ۱۳۸۳: ۶۶) تعریف شد اما با گذشت زمان اثبات شد که این تعریف فاقد اعتبار است و بیشتر برنامه‌ای از پیش تعیین شده است که بیشتر می‌توان آن را در قالب غربی شدن قرار داد تا شکل‌گیری فرایندی خود به خودی و بیشتر جهانی سازی به نظر می‌رسد تا جهانی شدن. در یک مفهوم کلی می‌توان آن را اینگونه تعریف نمود: جهانی شدن (جهانی سازی) روندی است که توسط قدرتهای بزرگ به اعمال می‌شود تا فرهنگ محور خود را رواج داده و

جهانی‌شدن، تکثر هویتی و نسبت آن با جامعه ایرانی معاصر ۷

با توسل به اقتناع طبقات از طریق نهادینه کردن فرهنگ خود و مشروع نشان دادن اعمال قدرت خود، برتری خود را تداوم بخشند.

لذا به طور کلی می‌توان گفت جهانی‌شدنی که پس از جنگ سرد شاهد شکل‌گیری آن بودیم را میتوان جهانی کردن ایده لیبرال (liberalization) یا به عبارتی جهانی‌شدن فرهنگ غرب یاد کرد و چون نیک بنگریم از همین جا تعارض آغاز می‌شود؛ بدین معنا که در کشورهایی که غربی نیستند و در سیستم ساختاری غربی قرار ندارند خود به خود در مقابل این جوامع قرار میگیرند. ایران نیز که به لحاظ فرهنگی در تعارض کاملی نسبت به فرهنگ غربی قرار داشت، از جمله کشورهایی بود که از تبعات و آسیب‌های جهانی‌شدن بی‌بهره نماند. این آسیب‌های تبعات مهمی از جنبه‌های اقتصادی گرفته تا حوزه فرهنگ را شامل میشد یکی از این حوزه‌ها که آسیب زیادی را از جهانی‌شدن دیده است حوزه هویتی است که ما بر اساس چارچوب تئوریک مطرح شده در مباحث پیشین سعی در بررسی و کنکاش آن داریم. (c: Helmuth 2003:248-264)

۵. تفاسیر تئوریک از نسبت جهانی‌شدن و هویت

در این نوشتار تلاش بر این قرار دارد که مباحث مربوط به جهانی‌شدن و هویت را در نحله‌های مختلف حاکم بر روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار داده و سپس به ارائه و توضیح الگوی مورد قبول خود پرداخته شود. در این جهت ابتدا رویکرد دو انشعاب اصلی اندیشه‌گان سیاست بین‌الملل یعنی رئالیسم و لیبرالیسم را مورد واکاوی و باز تعریف قرار می‌دهیم، پس از آن نگرش مکاتب چپ و انتقادی معاصر را مورد اشاره قرار داده و دیدگاه تئوریک حاکم بر بحث را پردازش خواهیم نمود.

برای سرآغاز بحث باید ریشه جهان بینی دو مکتب رئالیسم و نئولیبرالیسم را مورد بررسی قرار داده و سپس بر اساس این جهت‌گیری رویکرد این دو مکتب به جهانی‌شدن و هویت آشکار می‌شود. اندیشمندان رئالیست که افرادی چون ای.اچ.کار، هانس مورگنتا، راینهولد نیبور، فردریک شومان، جورج کنان را در برمی‌گرفت همگی بر فراگیر بودن قدرت و ماهیت رقابت آمیز سیاست میان کشورها تأکید داشتند. (اسمیت ۱۳۸۳، ۳۲۱) از نظر این نحله هدف اصلی تمامی دولت‌ها پیشبرد منافعشان می‌باشد و دولت‌ها برای تأمین رفاه و منافع خود به هر اقدامی متوسل می‌شوند از نظر این گروه اساساً منافع دولت‌ها است که محور همه چیز را تعیین می‌کند و بنابراین اخلاق در روابط میان دولت‌ها جایگاهی ندارد و منطق سیاست قدرت کاربردی جهانی دارد. از نظر این

اندیشمندان هرج و مرج بر روابط میان دولتها حاکم است و همکاری در نظام بین‌الملل امری است که غیرممکن می‌نماید البته نئولیبرالها تا حدودی این دیدگاه را تعدیل نموده و معتقدند همکاری‌ها شکل خواهد گرفت اما پایدار نیست و دولتها تنها به این دلیل که همکاری منافع آنها را تأمین می‌کند به آن رو می‌آورند. (اسمیت ۱۳۸۳: ۳۲۵-۳۳۷) در اینجا دیدگاه رئالیستها به جهانی شدن و حتی هویت آشکار می‌شود، این نحله اساساً به جهانی شدن دیدگاه مثبتی نداشته و آن را امکان‌ناپذیر و واهی تلقی می‌کنند و بنابر این به مسئله تأثیر جهانی شدن و هویت هم نپرداخته‌اند و دیدگاه روشنی به آن ندارند. اما در مورد لیبرالیسم ورق به کلی برمی‌گردد و این نحله دیدگاهی کاملاً متفاوت از رئالیسم را ارائه می‌دهند. جوهر لیبرالیسم مصالحه و صلح است و دغدغه اصلی آنها آزادی افراد است. معتقدند دولتها برای تأمین آزادی افراد به وجود آمدند از افراد صاحب نام این نحله ایمانوئل کانت است که افکار او را می‌توان اولین گامها جهانی شدن تلقی نمود که معتقد به پیوند دولتها در قالب یک فدراسیون جهانی سخن به میان آورد که می‌تواند صلح را تأمین کند. نهاد گرایان لیبرال و مکاتب جدیدتر این گروه معتقد شدند که همکاری بین دولتها امری است که در گذر تاریخ موجب شکل دادن به یک جامعه جهانی با کم‌رنگتر شدن مرزها می‌انجامد. در دهه ۱۹۹۰ بین‌الملل‌گرایان نئولیبرال اندیشه‌ای را ترویج کردند تحت عنوان اینکه دولتهای دموکراتیک با یکدیگر وارد جنگ نمی‌شوند که تحت عنوان نظریه صلح دموکراتیک شهرت یافت و اهرم قدرتمند آن را نهادهای بین‌المللی ارزیابی کردند (اسمیت ۱۳۸۳: ۱۳۷۲-۱۳۹۲) و به طور کلی می‌توان گفت این نحله بود که جهانی شدن را برای اولین بار مطرح نمود و آن را جهانی شدن ارزشها و آرمانهای لیبرال در جهت دستیابی به صلح دموکراتیک دانستند. بنابراین این نحله معتقد به شکل‌گیری هویت واحد لیبرال برای رسیدن به صلح بودند و بر این اعتقاد بودند جهانی شدن در نهایت منجر به شکل‌گیری هویت واحد جهانی و شکل‌گیری شهروند جهانی خواهد شد.

سازهانگاران نیز بر این عقیده هستند که هویتها در روند تاریخ در حال تکوین هستند و جهانی شدن منجر به تلفیق و تکمیل واقعیت و انتزاع خواهد شد که خود منجر به تکوین و تکمیل هویت میشود. در همین راستا پست مدرنها نیز معتقدند که هیچ هویتی فرا روایت ندارد و صرفاً خود را به حق نیست بلکه جهانی شدن با تلفیق باعث شکل‌گیری هویتی ترکیبی خواهد شد و این جریان هویت را پدیده‌ای نسبی و در حال تغییر ارزیابی می‌کند.

بررسی دیدگاه جیمز روزنا در اینجا ضرورت است، وی از عنوان نیروهای واپس‌گرا و همگرا در سیستم جهانی شدن استفاده می‌کند، ازدید روزنا این واضح به نظر می‌رسد که ساختار پایدار زندگی جهانی متلاشی شده است. همچنین از دید روزنا این واضح است که جهانی شدن گزینه محضی نیست، که این در بر دارنده همگرایی فراگیر و واگرا که پتانسیل هر دو به توسعه و تخفیف بشریت‌مان است دارد. در نظم حتمی که توسعه بیشتر تخفیف و متلاشی کردن متداول است، این مهم است که مردم و نهادها به چند بعدی و اختلاف مختصر تجربیات عمیق جهان ما و تغییرات پایدار است. برای انکار واگرایی و همگرایی در نظم پیوسته جهانی شدن به مفهوم منحصر به فرد درگیر همراه با ریسک‌پذیری برخی خطرات است. (Rosenau 1997:364) لذا در یک نگاه کلی میتوان گفت: روزنا نقش نیروهای واگرا و همگرا و ستیز این دو قشر را یکی از عواملی ارزیابی کرده که پیشرفت واقعی این روند را به تأخیر می‌اندازد.

۶. مکتب گرامشی: چارچوب نظری این نوشتار

پارادایم مارکسیسم از جمله نحله‌های فکری است که دیدگاهی انتقادی را به جهانی شدن لیبرال ارائه نمود. والراشتاین نظام جهانی مدرن را دارای ویژگی‌هایی در جهت نهادینه کردن دول امپریالیست و مرکز دانست که جهانی شدن لیبرال را یکی از ابزار تحکیم نظام سرمایه داری ارزیابی می‌کند. (اسمیت ۱۳۸۳: ۶۳-۷۱) مکتب گرامشی به سوژگی انسان تأکید دارد و معتقد است معتقد است واقعیت اجتماعی به محدودیت‌های ساختاری منحصر نمی‌شود و شامل آگاهی نیز هست و انگاره‌های فلسفی، نظری، اخلاقی و متعارف را نیز در برمیگیرد، انسان نیز در این دیدگاه به عنوان جوهری ثابت در نظر گرفته نمی‌شود و فرآیند بازسازی آگاهانه رزابط خود با جامعه و طبیعت را قوام می‌بخشد. (مشیرزاده ۱۳۸۶: ۲۱۶) به هر صورت گرامشی معتقد بود هژمون از طریق فرایند رضایت و اقناع انقلاب طبقه زیر دست را به عقب می‌اندازد این فرایند به هژمونی اجازه می‌دهد تا ارزشهای اخلاقی، سیاسی و فرهنگی یک گروه غالب در سراسر جامعه به طور گسترده پراکنده شود و گروه‌ها و طبقه‌های زیر دست عقاید آنها را مورد پذیرش قرار دهند، این پدیده همان هویت کاذب است که جوامع را از حقیقت اصلی دور نموده و تسلط هژمون را تداوم می‌بخشد. (اسمیت ۱۳۸۳: ۷۳-۷۵) در واقع فرد با هویت کاذبی که بدست می‌آورد تبدیل به فرد دومی می‌شود که شخصیت در این فرد دوم تحمیلی است نه اکتسابی، چون فرد، این شخصیت و آگاهی را خود

بدست نیاورده بلکه از طریق اقتناع به او تحمیل شده است. فرایند اقتناع بیشتر از طریق رسانه‌ها صورت می‌گیرد؛ طوری که فرد آن طور که هژمون می‌خواهد می‌فهمد، می‌اندیشد و هویت خود را می‌سازد. بنابراین این دست پرورده هژمون خطری را برای هژمون بوجود نمی‌آورد و اینگونه انقلاب طبقه زیر دست به تعویق می‌افتد. با بیان این مسئله می‌توان به وضوح دیدگاه گرامشی را نسبت به جهانی شدن دید، از این منظر جهانی شدن به معنای اشاعه پدیده رضایت است و اصولاً همان تداوم و امتداد نظام سرمایه‌داری است. گرامشی معتقد است جهانی شدن شامل «انگاره‌ها، تصاویر، نمادها، موسیقی، مد و مجموعه متنوع از سلیقه‌ها و بازنمایی‌های هویت و اجتماع» است. اما نظام اقتصادی حاکم تحت تسلط نهادها و شرکتهاست و این جهانی شدن، اشکال سیاسی - اقتصادی نئولیبرال را به دو بعد انضباطی و محلی قدرت مرتبط می‌کند و همراه با فشار بر ضعفها و امتیازات بیشتر برای اقویاست. (مشیرزاده ۱۳۸۶: ۲۳۷-۲۳۸) در مباحث کاکس طرح دو نوع نظریه به عنوان مقدمه برای تئوری انتقادی با تئوری نظام جهانی پیشنهاد می‌شود. کاکس برخی از فرضیه‌های ابتدایی تئوری انتقادی را به شرح زیر مطرح می‌کند:

۱. یک آگاهی که هرگز همراه با آزادی عمل کامل نیست اما با برداشتهای درونی یک چارچوب برای عمل همراه است که مسئله‌ای غامض را تشکیل می‌دهد. تئوری انتقادی کاکس با این چارچوب آغاز می‌شود که شروع معانی با پرسشی تاریخی یا تقدیر تجربه بشری که نیازمند تئوری است رشد می‌کند.

۲. یک ادراک که که عملی نیست اما شکل غامضی از تئوری است. تئوری انتقادی کاکس آگاهی از فرضیه نسبی اوست اما بواسطه این آگاهی می‌توان به یک روشن بینی گسترده تر دست یافت و کمتر از تئوری حل معما به آن پرداخت. معلوم می‌شود که وظیفه تئوریزه کردن هرگز نمی‌تواند در یک نظام محصور پایان یابد اما باید به طور مستمری از نو آغاز کرد.

۳. این چارچوب اضافی برای عملی تغییر پذیر است و هدف اصلی تئوری انتقادی فهم این تغییرات است.

۴. این چارچوب در قالب ساختار تاریخی، یک ترکیب خاص از زمینه‌های فکری، موقعیتهای مادی و نهادهای بشری است که وابستگی محکمی میان عناصرش برقرار می‌کند. این ساختارها عمل مردم را تعیین نمی‌کند بلکه این حس به صورت اتوماتیک

جهانی شدن، تکثر هویتی و نسبت آن با جامعه ایرانی معاصر ۱۱

وار صورت می گیرد؛ اما روش ترکیب مفهومی، در سختیها، چشمداشتها و فرضیه‌ها، درونی واقع می شود.

۵. چارچوب یا ساختار درونی در هر عملی واقع شود عقیده‌ای را شکل می دهد، قالب اصلی در این جملات، شرط لازم برای قالب اخیر یا تکثر است (هر تقدمی بازگشت به حل معما خواهد داشت)، اما بیش از آنکه قالب بیرونی بحث از تناقضی درونی برآمد و امکان دگرگونی‌اش را بازنمایان می کند. (Cox 1981: 135)

طبق نکات مورد اشاره در بالا می توان گفت که کاکس در صدد توضیح دهد که نهادها و ابزارهای سرمایه داری از طریق ایجاد آگاهی کاذب نظم جهانی را شکل می دهد. بنا بر نظر کاکس شاخصهای جهانی شدن مثل شرکتهای فراملی و بهم پیوستگی بومی شناختی با گسترش شرکتهای، جنبش اجتماعی، ونهادهای بین دولتی که در سطح جهانی عمل می کنند و همچنین تسری انقلاب ارتباطی، در گسترش آگاهی‌های جهانی بسیار موثر بوده است. (اسمیت ۱۳۸۳: ۴۹۴) این آگاهی موجب به وجود آمدن هویت کاذب شده که طبقه فرودست پس از ایجاد این آگاهی به درجه اقلان رسیده و این موجب تداوم روندهایی است که دنباله سرمایه داری است. بنابراین با توجه به عقاید کاکس و گرامشی درباره هویت کاذب می توان اذعان داشت که جهانی شدن با ایجاد هویت کاذب در افراد، جای تعریف نامناسب از جهانی شدن که در افکار و اذهان افراد وجود دارد تعریف مناسبی تزریق می کند و از یک فرد دشمن یک دوست و هوادار بوجود می آورد. در واقع این رخداد سیطره بر افکار انسان هاست که انسان را به رباطی گوش به فرمان برای هژمون تبدیل می کند.

در امتداد و ادامه همین مباحث می توان گفت که فرد زمانی که با این هویت کاذب و جدید آشنا می شود هر چند آن را می پذیرد اما هویت ملی و حتی محلی خود را هم دارد و آنها را هم برای خود حفظ می کند و این او را دچار معضلی می کند که ما آن را هویت چندگانه می نامیم. یعنی فرد برای حفظ هویت بومی خود ناچار است برخی مولفه های هویت جهانی را نپذیرد که بدون آنها شهروند جهانی نیست. بنابراین دچار چندگانگی در هویت و سر درگمی در خودیابی می شود. این هویت ها و نقش ها صرفاً نقابهایی هستند که او را در توهم بیگانگی از خویشتن و دورویی می پوشاند. (برگر ۱۳۸۱: ۹۸)

قالب بحث نگارنده هم در این پژوهش با الهام جزیی از آرا کاکس است یعنی معتقد است که جهانی شدن علاوه ب اینکه موجب پدید آمدن هویت کاذب شده موجب پدید آمدن هویت‌های چندگانه هم می‌شود.

۷. مفهوم هویت، هویت کاذب و هویت متکثر

از آنجا که مباحث ما در صدد است تا تأثیر جهانی شدن بر هویت را مورد بررسی قرار دهد برای روشن شدن مطلب، ابتدا باید مفهوم هویت را مورد تعریف و واکاوی قرار داد. به جرأت می‌توان گفت که هیچ فرد یا گروهی وجود ندارد که بدون هویت معنا شده باشد. بنابراین هویت هر انسان همراه با او متولد می‌شود، و می‌توان اذعان نمود که در واقع انسان از بدو تولد نیاز طبیعی به شناخته شدن و معرفی شدن به چیزی یا جایی دارد که با هویت این احساس نیاز در فرد بر طرف می‌شود. (مجتهد زاده ۱۳۷۷: ۱۲۹-۱۳۰) در کل می‌توان چنین ارزیابی نمود که انسان از بدو تولد آموزش‌هایی را می‌بیند که، من و ما جمعی گروهی‌اش را تعریف می‌نماید و این همان هویتی است که نیاز به شناخته شدن او را بر طرف می‌نماید.

هویت مفهومی پیچیده و چند بعدی است و همین پیچیدگی باعث شده تعریف واحد و دقیقی از آن که مورد پذیرش همگان باشد وجود نداشته باشد. اهتمام ما در این مباحث بر این قرار می‌گیرد تا تعاریف مختلف را مورد اشاره و کنکاش قرار داده و در نهایت به یک مفهوم و تعریف واحد از هویت دست یابیم.

به لحاظ لغوی هویت عبارت است از: حقیقت شی یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری او باشد. هویت به معنای شخصیت، ذات، هستی و وجود منسوب به "هو" یا او می‌باشد. (عمید ۱۳۵۶: ۱۲۶۵) از دیدگاه روانشناختی نیز "خود" نقطه عزیمت آشنایی با مفهوم هویت است. (فوزی ۱۳۸۴: ۸۴) بنابراین تعریف هویت ابتدا با "خود" در ارتباط است و سپس با دیگران. بر این اساس هویت یعنی شناخت خود با توجه به بنیاد های خاص و شناساندن خود بر اساس آن بنیادها به دیگران. (احمدی ۱۳۸۴: ۴۱) علم هویت، یا "کیستی‌شناسی"، در مواردی به تبیین نسبت میان فرد و خویشتن (دنیای درون) معطوف است و از سویی دیگر ناظر بر تبیین نسبت میان فرد و دیگران (دنیای برون) است (شرفی ۱۳۸۵: ۴۶) برخی هویت را به گونه ای تعریف می‌کنند که عموماً در تفاوت با دیگران معنا پیدا می‌کند و در طول زمان استمرار میابد. (مونتسرات ۱۳۷۸: ۱۲۰) وقتی موضوع با دیگران ربط پیدا می‌کند، بدون شک عرصه اجتماعی که محیط

جهانی شدن، تکثر هویتی و نسبت آن با جامعه ایرانی معاصر ۱۳

تعامل افراد با یکدیگر است به موضوع راه پیدا می کند؛ بنابراین می توان اذعان کرد که هویت رابطه تنگاتنگی با عرصه اجتماعی دارد به گونه ای که هر شخص از طریق محیط اجتماعی که متعلق به آن است یا به آن رجوع می کند هویت خود را می سازد و توسعه می دهد. (چلپی ۱۳۷۴: ۱۵۷)

یکی از مهمترین ویژگی های هویت ایجاد همبستگی و همانندی می باشد، طوری که هویت ها با تلاش ملتها برای ایجاد همبستگی میان اعضای خود و دستیابی به امنیت، پیوند می خورند. (rajchman 1995:16) یک ویژگی مهم دیگر هویت چند بعدی بودن و لایه ای بودن آن است، مانند منظومه شخص که فرد به منزله مرکز منظومه است و لایه های هویت چون مدارهای آن. (ابوطالبی ۱۳۷۹: ۱۹۴)

در نهایت اگر بخواهیم هویت را از منظر بین المللی تعریف کنیم، بر اساس تعریف کنفرانس فرهنگی یونسکو در سال ۱۹۸۲: هویت هسته ی مرکزی شخصیت فردی و جمعی است و اصل بنیادینی که رفتارها، اعمال و تصمیمات اصلی یک فرد یا جمع را شکل می دهد را شامل می شود. (سلیمی ۱۳۸۱: ۱۳۵)

بر اساس تعریف فوق هویت به دو دسته تقسیم می شود، هویت فردی و هویت جمعی یا به تعبیری روان تر هویت ملی. برای روشن تر شدن این مفهوم، تعریفی باید از آن صورت گیرد که به این شرح است:

هویت ملی: بعد از شکل گیری دولت مدرن و واحدهای سیاسی مستقلی به نام کشور، مهمترین، فراگیرترین و بالاترین سطح هویت است. (ورجاوند ۱۳۷۸: ۱۰۷)

هویت ملی زمانی ظهور یافت که ملت به معنای امروزی آن شکل گرفت. مفهوم هویت ملی ارتباط تنگاتنگی با مفهوم ملت دارد.

با توجه به مفهوم ملت می توان هویت ملی را اینگونه تعریف کرد: داشتن زبان و باورهای مشترک، بستگی های جغرافیایی و بستگی های مشترک اقتصادی، عواملی هستند که مردمی را که زمانی طولانی با هم زندگی کرده اند، دارای تجربیاتی یکسان، میزانی از جهان بینی و آرمان های مشترک می کند. به طور معمول، این مردم با هم زندگی کرده اند، با هم احساس خوشبختی و شادمانی داشته اند، و با هم رنج برده اند. این همان چیزی است که می توان آن را "هویت ملی" مشترک نامید. (عالم ۱۳۷۶: ۱۵۷)

بنابراین هویت ملی، هویتی است که توسط یک ملت ساخته می شود و به نسلهای آتی منتقل می شود؛ بنابراین ملت وظیفه حفظ و حراست از آن را به عهده دارد و تغییر در

ملت است که تغییر در هویت ملی را به همراه دارد. پس بی مورد نیست که جهانی شدن با یکسان سازی و همانند سازی، ملت ها را مورد هدف قرار داده و سعی بر تغییر آنان دارد چون تغییر در ملت ها تغییر در هویت آنان (چه فردی، چه ملی) را توأم است. "هویت همواره باید در تعلق به یک کلیت در ملت تقویت گردد. هویت ملی موید تعهدات ویژه در مقابل افراد ملت است. افراد یک ملت با توجه به مناسبات ویژه ایی که بین آنها وجود دارد به هم پیوند خورده اند." (miler 1997: 50-53) در نهایت میتوان عناصر سازنده هویت ملی را عبارت دانست از: ملت، قلمرو جغرافیایی-سیاسی، زبان، دین (روح الامینی ۱۳۷۹: ۱۰۷)

می توان گفت: هویت ملی بر چند پایه استوار است:

۱. باور مشترک و تعهد متقابل به هم وطنی یا همه پرسی روزانه
۲. باور به تجسم قدمت تاریخی یا احساس مشترک ناشی از شکست ها و پیروزی ها
۳. باور به منش فعال یا کوشش دسته جمعی
۴. باور به تعلق به قلمرو خاص
۵. باور به متمایز شدن از دیگر جوامع به واسطه فرهنگ عمومی خاص (میلر ۱۳۸۳: ۲۹-۳۴)

حال که مفهوم هویت (فردی و ملی) آشکار شد جا دارد از مفاهیم مورد استفاده بحث حاضر تحت عنوان هویت کاذب و چندگانگی هویت نیز تعریفی جامع ارائه شود. طبق آراء گرامشی و کاکس هژمون از طریق فرایند رضایت و اقناع انقلاب طبقه فرودست را به عقب می اندازد؛ این فرایند به هژمونی اجازه می دهد تا ارزشهای اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود را به گروه یا ملتی تزریق کند تا سیطره خود را بر آنان بگستراند. گروه ها و طبقه های زیر دست عقاید هژمون را مورد پذیرش قرار می دهند و هویتی جدیدی برای خود بوجود می آورند. در واقع هویت جدید همان هویت کاذب است که جوامع را از حقیقت اصلی دور نموده و تسلط هژمون را تداوم می بخشد. به وضوح روشن است که این هویت، هویت اصلی فردی نیست بلکه یک هویت ایجاد شده برای فرد است که متعلق به او نیست بلکه برای او تعریف شده تا با اقناع وی، او را از حق واقعی خود دور نماید و ابزاری است برای تداوم حکومت هژمون. در امتداد مفهوم هویت کاذب، ما مفهوم چندگانگی هویت را موازات با آن مطرح می کنیم که ابتدا در قالب مفهوم دوگانگی هویت رخ می نماید، «چن» در مقاله ای از اصطلاح یکپارچه سازی در دوگانگی هویت فرهنگی (Bicultural identity) یاد می کند. وی اذعان دارد که: "تعمیم

کلی ساختار بر اختلاط و عدم اختلاط جمعیتی خارج از مفهوم آمریکایی و متفاوت از گروه فرهنگ پذیری فردی است. در نتیجه کمترین معیار برای ما این است که این مسئله را مطالعه نموده و ابتدا دو گانگی فرهنگی سپس دوگانگی هویت فرهنگی را مورد توجه قرار دهیم. دوگانگی فرهنگی برابر است با رویارویی فرهنگ اصلی قدیمی و فرهنگ محور آمریکایی که در دهه اخیر روند روبه رشدی را در جوامع سیر نموده است. (Chen 2008: 804) بر این اساس دوگانگی فرهنگی منجر به دوگانگی هویتی - بهتر است بگوییم چند گانگی هویتی - می‌شود و دچار سردرگمی و ابهام در فرد می‌شود. بنابراین بی مورد نیست که جهانی شدن فرهنگ محلی - بومی ملت‌ها را مورد هدف قرار داده است؛ جهانی شدن از این راه در صدد است هویت ملت‌ها را تحت تاثیر قرار دهد و در راستای اهداف خود جهت دهد.

"با این که دوگانگی هویت فرهنگی معانی بسیاری دارد با گسترش ارتباط هویت محلی با هویت جهانی، در اینجا تردیدی نیست که فرهنگ محلی توسط جهانی شدن تغییر داده می‌شود، به خصوص توسط رسانه های جهانی و بازارهای بزرگ اقتصادی، مسایل دموکراسی و گاهی توسط آموزشهای رسمی و در نهایت وارد ازدواج و نهاد خانواده می‌شود. این تغییر بزرگ، فرهنگ سنتی و عمومی و عقاید را تهدید می‌کند. اینچنین تغییراتی ممکن است به دوگانگی هویت فرهنگی بیانجامد که منجر به دوگانگی هویتی در فرهنگ محلی و عناصر فرهنگ جهانی است." (Jensen Arnett 4: 2002) در کل میتوان اضافه نمود که جهانی شدن به همراه خود مفهوم چندگانگی هویت را هم به همراه دارد یعنی فرد را در تضاد با چند هویت جدید بومی، ملی و جهانی مواجه می‌کند که این مسئله نیز معضلاتی را با خود به همراه دارد. اکنون که هویت ملی و مفهوم هویت، هویت کاذب و چنگانگی هویت روشن شد باید مشخص شود که هویت ایرانی چیست و چگونه تعریف می‌شود.

۸. هویت در جامعه ایرانی

مفهوم هویت ایرانی در معنای یکپارچه سیاسی و قومی و دینی و زبانی و زمانی و مکانی آن در قرن سوم میلادی از سوی پادشاهان ساسانی وارد تاریخ ایران شد. (اشرف ۱۳۸۳: ۱۴۷) با توجه به تعاریفی که از هویت ملی انجام شد، تعریف هویت ایرانی کار ساده ای به نظر می‌رسد. فقط کافیست مقابل عناصر سرزمین، فرهنگ و زبان مشترک، نام ایران را قرار داد. هویت ایرانی را میتوان احساس وابستگی به سرزمین، تاریخ، دولت

و فرهنگ ایران، شناساندن خود به دیگران و بدین وسیله متمایز دانستن خود از آنها تعریف کرد. (احمدی ۱۳۸۸: ۵۷)

هویت ایرانی را از آغاز تا کنون می توان در سه دوره مورد بررسی قرار داد؛ الف) دوره ایران باستان، ب) دوره اسلامی، ج) دوره مدرن

هویت ایرانی در هر یک از این دوره ها تحت تاثیر عناصر و مولفه های همان دوره قرار گرفته و رنگ و بوی همان دوره را به خود گرفته است. طوری که هویت ایرانی از ساختار ساده با محوریت ایرانی بودن به ساختار ترکیبی و پیچیده به هویت ایرانی اسلامی مدرن تبدیل شده است. هویت ایرانی یک هویت چند وجهی و مرکب از هویت های تاریخی، اسلامی و مدرن است. (آزاد ارمکی ۱۳۸۶: ۱۳۸)

عوامل تغییر هویت عبارتند از: ۱. حوادث بزرگ ۲. شخصیت فرهنگی ۳. داوری تاریخ ۴. شرایط بین المللی ۵. فرد ایرانی (آزاد ارمکی ۱۳۸۶: ۱۳۸)

هویت ایرانی در دوران باستان: نژاد آریایی با استقرار در فلات ایران و تشخیص بخشیدن به جغرافیای سیاسی ایران شهر، پایه های اساسی و اولین هویت ایرانی را بر پایه نظام معیشتی - دهقانی، آیین زرتشتی و نظام سیاسی تحت فرمانروایی پادشاهان شکل داد. (بهرامی ۱۳۸۴: ۱۶۰) مطمئناً هویت ملی در شکل اولیه خود از اینجا متولد شده و با اتحاد و یکپارچگی قبایل تقویت شده است. سپس پارس ها توسط هخامنشیان حکومت یافته اند. (۵۵۰-۳۳۰ ق م) صدور تمدن و فرهنگ ایرانی یعنی صدور هویت ایرانی با تمام سنن و آداب و رسوم ایرانی که نشان از اقتدار و استقلال هویت ایرانی در آن زمان دارد. اما هخامنشیان با حمله اسکندر مواجه شدند؛ غلبه اسکندر مقدونی بر ایران و سقوط هخامنشیان، دوره فترتی را بر تداوم فرهنگ و هویت ایرانی حاکم کرد و باعث شد امپراتوری ایران تحت تمدن هلنی قرار بگیرد، پس از حکومت اسکندر ارشک حکومت اشکانیان را تاسیس کرد. (۲۵۰ ق م - ۲۲۶ ق م) در این دوره سنت ها و آداب و رسوم و نماد های هویت ایرانی دوره هخامنشی ادامه پیدا کرد. ساسانیان با تاکید بر فرهنگ و هویت قدیمی ایرانیان و به رسمیت شناختن آیین زرتشتی، حکومتی ملی مبتنی بر دیانت ملی و تمدنی تشکیل دادند. (صفا ۱۳۷۶: ۴۴) ساسانیان با ترکیب دو عنصر دین و حکومت، و با استفاده از مقوله ای به نام "فره ایزدی" توانستند اتحاد میان قبایل گوناگون ایرانی بوجود بیاورند که این پیوند باعث جوشش عرق ملی میان ایرانیان و شکوفایی هویت ایرانی شد.

جهانی شدن، تکثر هویتی و نسبت آن با جامعه ایرانی معاصر ۱۷

این دوران که چهارده قرن به طول انجامید دوران "ایران باستان" نام دارد که هویت ایرانی در این دوره در جهان در مرکزیت قرار داشت، چون ایران دارای حکومت قدرتمند و برتر هخامنشیان و ساسانیان بود. (آزاد ارمکی ۱۳۸۶: ۱۴۰-۱۴۲)

هویت ایرانی در دوران اسلامی: دوره دوم با ورود مسلمانان به ایران و سقوط حکومت ساسانیان آغاز می شود. امپراتوری ۴۲۵ ساله ساسانی با هجوم اعراب مسلمان و پس از چندین جنگ در دفاع از سرزمین ایران (از جمله قادسیه، مدائن و نهاوند) در سال ۳۱ هجری (۵۶۱ میلادی) و با کشته شدن یزگرد آخرین پادشاه این سلسله، فروپاشید. (زرین کوب ۱۳۷۹: ۸۱)

با ورود اسلام به ایران خلافت عباسیان روی کار آمد و تحت لوای آن حکومت های محلی چون طاهریان، صفاریان، سامانیان و آل بویه در کشور استقرار یافتند. از قرون سوم تا هفتم نیز ترکمانان غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی حکمرانی کردند که اینان نیز تحت فرمان خلفای عباسی بودند. اما غزنویان دو خدمت عمده به هویت ایرانی کردند که موجب اعتلای هویت ایرانی شد، اول با حمایت خود از زبان فارسی به عنوان زبان دولتی و پرورش شعرا و نویسندگان بزرگ در راه اعتلای ادبیات و زبان فارسی گام برداشتند، دوم علاقه آنان به دانستن تاریخ ایران، ادبیات فارسی را به سوی تاریخ قبل از اسلام و شاهنامه نویسی هدایت کرد تا عظمت تاریخی ایرانی و هویت ایرانی را نشان دهد. شاهنامه فردوسی سند هویت و شناسنامه ملی ما در این دوره است. (بنایی ۱۳۸۱: ۳۸-۳۹)

با حمله مغول ها و تیموریان به ایران خلافت عباسی منقرض می شود و دو قرن بعد صفویان روی کار می آیند. شاه اسماعیل با تأسیس دولت صفوی توانست، سرزمین ایران کهن را که تا آن زمان پاره پاره بود، متحد کند؛ و وحدتی سیاسی در آن پدید آورد. (جعفریان ۱۳۷۸: ۷۰) همچنین برقراری تشیع اثنی عشری بعنوان مذهب رسمی کشور توسط شاه اسماعیل، موجب ایجاد آگاهی بیشتری نسبت به هویت ملی و بدین طریق ایجاد دولت متمرکزتر و قویتر شد. (سیوری ۱۳۶۳: ۲۷)

در این دوره با شکل گیری تمدن اسلامی، هویت ایرانی به صورت تابعی از هویت اسلامی تبعیت کرده و تاثیر پذیرفته است بنابراین می توان اصلی ترین ابعاد موجودیت در هویت ایرانی را تلفیق ایرانی بودن و اسلامی بودن بیان کرد زیرا هر دو از ابعاد تکمیلی هویت ایرانی اند. (آزاد ارمکی ۱۳۸۶: ۱۵۰)

هویت ایرانی در دوران مدرن: روابط ایرانیان با اروپا از دیر باز به انحاء مختلف وجود داشته، این روابط از زمان صفویه شدت گرفت تا جایی که کم کم بر عادات و آداب فرهنگی ایرانیان تاثیر گذاشت و بعدها جنبه تقلید پیدا کرد. (حائری ۱۳۷۸: ۱۴۹) در دوره سوم و با روی کار آمدن تمدن غربی و اروپایی و سپس آمریکایی هویت ایرانی تحت تاثیر هویت غربی قرار گرفت.

جامعه ایرانی با ویژگی های خاص خود در آغاز قرن دوازدهم هجری با کلیت نظام سیاسی و ایدئولوژی بورژوازی غرب مواجه شد، طوری که مدرنیسم با تاثیرات و تحولاتی که در ساخت سیاسی - اقتصادی و فرهنگی به جا گذاشت به منزله جزیی از هویت تاریخی جامعه ایرانی در آمد. (بهرامی ۱۳۸۴: ۱۷۳-۱۷۲) این مسئله حاکی از این است که در جدال مدرنیته و سنت، مدرنیته توانسته بیشتر در پیکره و چهارچوب سنت رخنه کند تا جایی که خود را بالاتر از سنت در جوامع نشان داده و سنت را به چالش کشیده است. پیشرفت های گسترده غرب در آن زمان به گونه ای سریع رخ داد که سایر جوامع و به ویژه ایران در برابر آن به نوعی غافلگیر و مرعوب شدند و باعث شد که دیگر کشورها به عقب ماندگی و ضعف خود پی ببرند که این موضوع اولین نشانه های سستی در هویت و تقلید در افراد را نشان داد؛ در واقع معضل چندگانگی هویت از همین جا روند خود را آغاز کرد.

اما پس از یازده سپتامبر، جهانی شدن یا به عبارتی صحیح تر جهانی سازی شتاب بیشتری به خود گرفت؛ کشورهای هژمون به لحاظ عملی و حضوری فرهنگ و هویت خود را بر افراد غالب می کردند تا به گفته گرامشی سیستم هژمونی خود را حفظ کنند. بنابراین جهانی شدن توجیه سلطه هژمونیک غرب است؛ چون قدرت های بزرگ با تسلط بر دنیای ارتباطات، رسانه و فرهنگ در پی همانند سازی فرهنگی و نابود کردن هویت های ملی و جایگزین کردن هویت های فرا ملی هستند. دولتهای غربی با بکارگیری سیستم های ماهواره ای قدرتمند در حال ایجاد بستر مناسب برای همانند سازی و یکسان سازی در جهان هستند تا زمینه ای برای حفظ و تقویت هژمونی خود بوجود بیاورند. به گفته ساموئل هانتینگتون تمدن غرب به دلیل برخورداری از سه امتیاز: عقلانی بودن فرهنگ، ابزاری بودن فرهنگ و صنعتی بودن می تواند هر روز نیرومند تر از پیش در راستای جهانی شدن گام بر دارد. (هانتینگتون، ۱۳۷۴: صص ۵۳-

جهانی شدن، تکثر هویتی و نسبت آن با جامعه ایرانی معاصر ۱۹

اکنون زبان انگلیسی بعنوان زبان رسمی در سراسر دنیا ترویج شده است، به گونه ای که بیش از ۵۲٪ زبان اینترنت را زبان انگلیسی به خود اختصاص داده است؛ به این ترویج و واحد ساختن فرهنگها یکسان سازی فرهنگ می گویند. (شجاعی شکوری، ۱۳۸۲: ص ۴۳۴) بنابراین پروژه جهانی سازی و یکسان سازی فرهنگی به تجزیه بسیاری از کشورهای جهان سوم منجر می شود. (هنرز، ۱۳۷۶: صص ۱۹۵-۲۱۲)

کشورهای پیشرفته با استفاده از رسانه های اطلاع جمعی مثل اینترنت و ماهواره توانسته اند سریع تر و فراگیرتر هویت غربی و آمریکایی را تبلیغ و تحمیل کنند و از آنجا که اینترنت و ماهواره دو ابزار قوی برای اشاعه فرهنگ می باشند، تاثیرات عمیقی بر هویت و فرهنگ ملی گذاشته اند. امروزه اینترنت چنان در عرصه جهانی قدرتمند شده که برخی تحولات اخیر جهان عرب را، ناشی از آن می دانند. دانش و کارشناسی نوین غرب، موجبات برتری های اروپا را به میزان قابل ملاحظه ای نسبت به سایر کشورها فراهم نمود و ناتوانی ایران و برخی کشورهای دیگر در بهره گیری از دانش پیشرفته غرب، خود موجب عقب افتادگی مضاعفی برای این کشورها شد و حالتی از ضعف، سستی و عقب ماندن از کاروان علم و فن آوری را در میان مردم تسری بخشید. (شرفی ۱۳۸۵: ۴۹)

ایجاد سستی و تردید در ارزش ها و باورهای فرهنگی و مذهبی باعث شد که زمینه تاثیر پذیری و همانند سازی و انطباق خود با فرهنگ جدید و غربی فراهم شود و افراد برای ارضاء و رفع احساس حقارت و خود کم بینی خود دست به تقلید و پذیرفتن مولفه های تمدن و فرهنگ غرب بزنند. اریک فروم معتقد است که هر انسانی نیاز به این دارد که هویت خاصی داشته باشد و از این روی می کوشد که خویشتن را دریابد و بشناسد در عین حال می خواهد فردی ممتاز باشد و برای رسیدن به این مرحله خود را به شخص یا گروه ممتاز و مبرز مرتبط می کند یا خود را با آنها همانند سازی می کند تا به واسطه امتیاز یا تشخیصی که آن فرد یا گروه دارد تا حدی صاحب تشخیص و امتیاز شود. (نوردبی و هال ۱۳۸۰: ۱۴۷)

بر اساس سخنان اریک فروم اگر فرد، خود و هویت اصلی خود را در نیابد، سعی می کند هویت جایگزین برای خود بسازد تا نیاز خود را برطرف کند؛ از این رو به تقلید و همانند سازی روی می آورد که باعث نادیده گرفتن هویت قبلی و پذیرش مولفه های هویت جدید می شود. افزایش تقلید و خود نا باوری میان اقشار مختلف و پشت کردن به یک سری اصول و باورهای سنتی (که حالا دیگر نام کهنه و قدیمی به خود گرفته

اند) باعث کنار رفتن فرهنگ اصیل و بومی و جایگزینی فرهنگ جدید و غربی شد، در این راستا شرفی در مقاله ای از فرهنگ اصیل ایرانی با نام فرهنگ "مولد" یاد می کند و فرهنگ غربی را فرهنگ "مقلد" می نامند. (شرفی ۱۳۸۵: ۵۱)

فرهنگ ما به دلیل عدم مواجهه صحیح با فرهنگ محور جهانی غرب، از فرهنگ برتر (مولد) به سوی فرهنگ مقلد گرایید و ویژگی‌هایی مخالف با ویژگی‌های فرهنگ مولد را یافت. این مسئله ناشی از قدرت رسانه ای و ارتباطی غرب و آمریکا است که توانسته اند با استفاده از اینها فرایند اقناع را در افراد به وجود بیاورد و هویت کاذب را جایگزین هویت اصلی و اصالت فرد کند. به طور مثال، در فرهنگ مولد با تفکر آزاد مواجهیم، در حالیکه در فرهنگ مقلد "تفکر وابسته" را حاکم می بینیم. در فرهنگ مولد حضور خویشتن داری و ایمان برای یافتن قانونمندی‌های موجود در جهان را شاهدیم و در فرهنگ مقلد، سرخوردگی و دزدگی برای آگاهی از قانونمندی‌های مذکور بیشتر رخ می نماید. (شرفی ۱۳۸۵: ۵۱)

در ایران، مقوله جهانی شدن که بر گرفته از نظام سرمایه داری می باشد از ابتدا تاثیرات خود را بر روی جریان های فکری گذاشته است به طوری که برخی اندیشمندان در ایران بر مولفه هایی همچون تقلید کامل از الگوی تجدد (غرب)، لزوم اخذ فرهنگ غرب، حمایت از ادغام در نظام سرمایه داری جهانی، کم رنگ دیدن هویت، استقلال ملی و نفی مبارزه با استعمار تاکید دارند. این دیدگاه های اندیشمندان اولین نشانه های سستی و تردید هویتی ایرانیان را رقم زد. اما در مقابل این دسته، اندیشمندانی نیز با تاکید بر هویت ایرانی و اسلامی هرگونه تقلید از فرهنگ غرب را نفی میکردند و هرگونه اصلاحات را بر اساس اسلام خواستار بودند. سید جمال الدین اسد آبادی از مهمترین شخصیت‌هایی است که میتوان آن را به حق پدر رنسانس جدید در اسلام دانست. (حلبی ۱۳۸۲: ۴۰)

او بر وحدت اسلامی بین مسلمانان برای مقابله با غرب تاکید داشت. او نفوذ و استعمار در کشورهای اسلامی از سوی کشورهای غربی را فاجعه آمیز می داند که موجب تزلزل در هویت آنان می شود. (حلبی ۱۳۸۲: ۳۸) بدون شک سید جمال الدین نقش بسیاری در حفظ و احیاء هویت ایرانی اسلامی در دوران مدرن داشته است. شیخ هادی نجم آبادی نیز از دیگر دانشمندان این نحله است که به شدت با تقلید و ادله وهمیه مخالف بود. (مرسلوند ۱۳۷۸: ۲۸)

اساساً برخوردار ایران با تمدن غرب از حدود ۱۷۰ سال پیش عمدتاً بر دو رویکرد ذیل متکی بوده است:

الف) رویکرد طرد، نفی و انکار.

ب) رویکرد مرعوب شدن، خود باختگی و تسلیم.

متأسفانه چون رویکرد سومی در کار نبود که به گزینش آگاهانه از تمدن غرب متمایل باشد، لذا نتوانستند بجای، بموقع و به قدر نیاز از پیشرفت‌های علمی اروپا استفاده کنند. (حائری ۱۳۶۷: ۱۱۹)

در دوره سوم هویت ایرانی ضمن تاثیر پذیری از هویت غربی منتقد هویت غرب هم شد. زیرا با وجود عناصر اسلامی و دینی بر گرفته از دوره اسلامی، تمدن و هویت غربی در تعارض با هویت ایرانی قرار گرفت و هویت جدید غربی، هویت ایرانی را به چالش کشید. اما به هر حال هویت و تمدن غربی تاثیر خود را بر هویت ایرانی گذاشته و هویت ایرانی علاوه بر اسلامی بودنش حالا جهانی و غربی هم شده است. اما تمدن غربی و فرهنگ اروپایی تفاوت اساسی با تمدن و فرهنگ اسلامی دارد. تمدن و فرهنگ ایرانی با تمدن و فرهنگ اسلامی در کنار هم به صورت مسالمت آمیز با هم کنار آمدند در حالی که تمدن و فرهنگ اروپایی سعی دارد تا تمدن‌های قدیمی را حذف کند و تمدن غیر از خودی را به عناصر موزه‌ای تبدیل کند (موزه‌ها در این زمان شکل گرفتند). این از ویژگی مدرنیته است که گذشته‌ها را به صورتی غیر قابل استفاده مطرح می‌کند و آنها را حذف و نفی می‌کند. در این جا بود که بحث ضدیت مدرنیته و سنت شکل گرفت. (آزاد ارمکی ۱۳۸۶: ۱۴۳). در نهایت میتوان گفت به آغاز روند جهانی شدن هویت ایرانی با چالشی اساسی مواجه شد که علاوه بر ایجاد هویتی کاذب که نه ایرانی است نه غربی به پدیده چندگانگی (تکثر هویتی) در ایران منجر شد؛ یک ایرانی همزمان با چند هویت جداگانه مواجه میشود به عنوان مثال: هویت بومی (کرد، لر، ترک، عرب و...) هویت سنتی ایران باستان، هویت اسلامی و هویت جدید جهانی که به نوعی همان هویت غربی است. مبحث بعد به تجزیه و بیان این مسئله خواهد پرداخت.

در واقع مسئله اصلی این است که افراد در رویارویی با جهانی شدن که به مثابه موتور کنترل ناپذیر در حال حرکت است دچار بحران هویتی، فرهنگی شده‌اند و به چندگانگی هویتی مبتلا شده‌اند. به طوری که فرد ایرانی با چهره جدیدی از خود به نام فرد مدرن یا شهروند جهانی روبرو می‌شود و در بهت و سردرگمی به دنبال "من" شخصی‌اش می‌گردد. چندگانگی هویتی چند "من" را در فرد به وجود می‌آورد که فرد

را دچار سردرگمی و پریشانی می‌کند؛ در اینجا فرد اگر "من" غیر اصلی و نامنطبق را بپذیرد دچار هویت کاذب شده و اگر چند "من" که با یکدیگر تعارضات اساسی دارند را بپذیرد دچار چندگانگی هویتی شده است؛ یعنی هویت واقعی خود را در اختلاط با هویت های بیگانه دیگر از دست داده است و هویتی منقوش با انواع مولفه های متضاد برای خود ساخته است. ریشه این بحران هویت در ذات جهانی شدن و مدرنیته می باشد، به عبارت دیگر سطح بحران در جامعه، بستگی به میزان و سطح درگیری با مدرنیته جهانی دارد. (آزاد ارمکی ۱۳۸۶: ۱۳۱)

۹. نتیجه گیری

در مباحث پیشین تلاش شد تا مفهومی روشن را از جهانی شدن و هویت ارائه دهیم. هویت جامعه ایرانی را تعریف نمودیم و گفتیم که هویت ایرانی چیست. با توجه به شکل گیری روند جهانی شدن و تغییراتی ساختاری و اجتماعی ناشی شده از آن چگونه به حیات خود ادامه داده است و تلاش ما در این جهت قرار می‌گیرد، تا بازخورد این پدیده را بر جامعه ایرانی به خصوص در حوزه هویت مورد بررسی قرار داده و ببینیم که چه پیامدهایی را بر هویت جامعه ایرانی به جا نهاده است.

همان گونه که مورد اشاره قرار گرفت گرامشی و کاکس معتقد بودند به اینکه ساختار جهانی شدن در صدد است با دادن آگاهی کاذب و اقناع طبقات و کشورهای فرودست سلطه و حیات هژمونی خود را تدام بخشند که این آگاهی کاذب موجب شکل گیری هویتی جدید در جوامع میشود که این هویت هویتی کاذب است و هیئتی است که با ریشه و آموخته های بنیادینی که فرد با آنها آشنایی داشته در تضاد است اما تمام ابزارها و نهادهای بین المللی در تلاشند تا او را به این هویت جدید پیوند دهند. در ایران هم ما این پدیده را به صورت آشکاری شاهد هستیم و یک فرد ایرانی در عین حال که خود را جزء مجموعه و سیتم جهانی می‌داند، خود را یک ایرانی با هویت ایرانی قلمداد می‌کند و در عین حال با هویت بومی و محلی خاص خود (مانند لر، کرد، و عرب) هم مواجه است از سوی دیگر فرد با دو نوع هویت دیگر یعنی هویت اسلامی و هویت سنتی و تاریخی خود هم درگیر است. چندگانگی در هویت ناشی از در هم آمیختن و کنار هم گذاشتن چند هویت و فرهنگ متضاد می باشد؛ همان طور که در تعریف هویت ذکر شد هویت فرد همراه با او متولد می شود بنابراین فرد ناخواسته دارای هویتی می باشد که این هویت اصلی او می باشد؛ هر وقت فرد هویت جدید و متضادی

را با هویت اصلی خود در آمیزد با مشکلی به نام چندگانگی هویت ور به رو می شود زیرا این هویتها در کنار یکدیگر همزیستی مسالمت آمیز ندارند و در پی حذف یکدیگر می باشند. چندگانگی هویتی زمانی بوجود می آید که عنصر غرب و لیبرالیسم غربی و منطق حاکم بر منطق جهانی را در معادله هویت ایرانی مطرح کنیم؛ زیرا اینها در تضادهای اساسی با یکدیگر هستند. این هویتهای چندگانه همواره یک ایرانی را با این مسئله مواجه می کند که در نهایت کدام هویت را باید برگزید و خیلی مواقع این هویتها در تقابل ارزشی یکدیگر قرار دارند و فرد را بانوعی تضاد (Polarity) درگیر مواجه می کند. که وی را دچار نوعی سرگشتگی و سردرگمی نموده و به چالشی اجتماعی بدل می شود. یکی دیگر از مسائلی که از جهانی شدن و چندگانگی هویت ناشی شده است مسئله اولویت بندی در این هویتها است یعنی یک شهروند در انتخاب اولویت هر کدام از این هویتها با معضلی مواجه است که وی را دچار نوعی تضاد می کند به عنوان مثال برای یک ایرانی آیا هویت سنتی ایرانی در اولویت قرار می گیرد یا هویت مسلمان یا اینکه هویت جهانی و یا هویت بومی و ملی و این معضل مسئله ای است که جای موشکافی و تعدیل دارد. باید راهی را یافت که این چالش را رفع نمود و این به عهده تک تک اندیشمندان و پژوهشگران است که راههای برون رفت از این مسئله را مطالعه و بازنمایی کنند.

پی نوشت

۱. پادشاهان که در ایران باستان بر همه کشور و واحدهای کوچکتر حکم می راندند و نماد وحدت ملی بودند، مشروعیت خود را از اهورامزدا می گرفتند و قدرت سیاسی خود را به قدرت معنوی «فره ایزدی» پیوند می دادند. در واقع قدرت سیاسی را با قدرت دینی پیوند می دادند و این نام را بر آن می گذاشتند. (بنایی، ۱۳۸۱: ۳۱)

کتاب نامه

آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۶)؛ فرهنگ و هویت ایرانی و جهانی شدن، تهران: تمدن ایرانی آقایی، سید داوود (۱۳۷۵)، نقش و جایگاه شورای امنیت در نظم نوین جهانی، تهران، نشر پیک فرهنگ ابوظالبی، علی (۱۳۷۹)؛ دیدگاههایی چند درباره یکپارچگی و وحدت ملی، ترجمه مجتبی مقصودی، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۲ و ۳، زمستان ۷۸ و بهار ۷۹
احمدی، حمید (۱۳۸۸)؛ بنیادهای هویت ملی ایرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

احمدی، حمید (۱۳۸۴)؛ هویت ملی ایرانی در گستره ی تاریخ، در آمدی بر فرهنگ و هویت ایرانی، به کوشش مریم صنیع آ جلال، تهران: موسسه مطالعات ملی
اسمیت، استیو. بیلیتس، جان (۱۳۸۳)، جهانی شدن: روابط بین الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها)، تهران، موسسه ابرار معاصر
اشرف، احمد (۱۳۷۳)، بحران هویت ملی و قومی در ایران، فصلنامه ایران نامه، شماره ۷، تابستان، صص ۵۵۰-۵۲۱

اشرف، احمد (۱۳۸۳)؛ بحران هویت ملی و قومی در ایران، ایران هویت، ملیت، قومیت، به کوشش حمید احمدی، تهران: انتشارات تحقیقات علوم انسانی
برگر، پیتر و بریجیت، کلنر، هانسفرید (۱۳۸۱)؛ ذهن بی خانمان: نوسازی و آگاهی، تهران: نشر نی
بنایی، محسن (۱۳۸۱)؛ خودکامی ملی در عصر جهانی شدن، تهران: قصیده سرا
بهرامی، روح الله (۱۳۸۴)؛ تاریخ نگاری ایرانی و هویت ملی، در آمدی بر فرهنگ و هویت ایرانی، به کوشش مریم صنیع آ جلال، تهران: موسسه مطالعات ملی
جعفریان، رسول (۱۳۷۸)؛ صفویه از ظهور تا زوال، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر
چلیبی، مسعود (۱۳۷۴)؛ جامعه شناسی نظم، تهران: نشر نی
حائری عبدالهادی (۱۳۷۸)؛ نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیر کبیر

حلیبی، علی اصغر (۱۳۸۲)؛ تاریخ نهضت های دینی - سیاسی معاصر، تهران: زوار
روح الامینی، محمود (۱۳۷۹)، زمینه فرهنگ شناسی، تهران: نشر عطار
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)؛ تاریخ ایران - از ظهور تا آمدن دولت سلجوقیان از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان، تهران: امیر کبیر
سریع القلم، محمود (۱۳۸۳)؛ پارادوکس هویت در ایران؛ تقابل لیبرالیسم و اسلام، در مجموعه مقالات هویت در ایران، به اهتمام علی اکبر علیخانی. تهران: پژوهشکده علوم
سلیمی، حسین (۱۳۸۱)، مسلمانان بالکان، در جستجوی هویت، (همراه با ماه نیا نعمت الهی)، تهران: انتشارات الهدی

سیوری، راجر (۱۳۶۳)؛ ایران در عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، تهران: کتاب تهران
شجاعی شکوری، محمد جواد (۱۳۸۲)؛ دین در عصر جهانی شدن، جهانی شدن و دین فرصتها و چالشها، به کوشش محمد جواد صاحبی، قم: نشر احیاگران
شرفی، محمد رضا (۱۳۸۵)؛ بحران هویت و فرهنگی در ایران و پیامدهای آن، فصلنامه روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران، پاییز و زمستان، شماره ۷۳، تهران: صص ۶۰-۴۵
صفا، ذبیح الله (۱۳۷۶)؛ تاریخ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران از آغاز تا پایان عهد صفوی، تهران: فردوس

جهانی شدن، تکثر هویتی و نسبت آن با جامعه ایرانی معاصر ۲۵

- عالم، عبدالرحمان (۱۳۷۶)؛ بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی
- علی خانی، علی اکبر (۱۳۸۳)، اولین لرزه‌های هویتی ایرانیان، نخستین هم‌اندیشی هویت ایرانی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۹ اسفند
- عمید، حسن (۱۳۵۶)؛ فرهنگ لغت فارسی، انتشارات امیرکبیر
- فوزی، یحیی (۱۳۸۴)؛ امام خمینی و هویت ملی در ایران، در آمدی بر فرهنگ و هویت ایرانی، به کوشش مریم صنیع آجلال، تهران: موسسه مطالعات ملی
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۷)، هویت ایرانی در آستانه سده بیست و یکم، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۲۹-۱۳۰ صص ۱۳۰-۱۴۵
- مرسلوند، حسن (۱۳۷۸)، شیخ هادی نجم‌آبادی و مشروطیت، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلام
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت
- میلر، دیوید (۱۳۸۳)، ملیت، ترجمه داوود غرایاق زندی، تهران: تمدن ایرانی
- نوردبی ورنون، وهال، کالوین (۱۳۸۰)؛ روانشناسان بزرگ، ترجمه: احمد به پڑوه و رمضان دولتی، تهران: منادی تربیت
- ورجاوند، پرویز (۱۳۷۸)، پیشرفت و توسعه بر بنیاد فرهنگی، تهران: شرکت سهامی انتشار
- هانینگتون، ساموئل (۱۳۷۴)؛ نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه: مجتبی امیری وحید، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
- هنرز، اولف (۱۳۷۶)؛ جهان وطنان و بومیان در فرهنگ جهانی، ترجمه: هومن پناهنده، تهران: سروش

Cox, Robert W. *Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory*, Millennium: Journal of International Studies, Vol. 10, No.2, p.p 126-155 University of Stockholm, p-p 180-196.

Chen, Sylvia Xiaohua, Benet-Martinez, Veronica, Harris Bond, Michael. (August 2008). *Bicultural Identity, bilingualism, and Psychological Adjustment in Multicultural Societies: Immigration-based and Globalization-based Acculturation*, *Journal of Personality* 76:4, The Hong Kong Polytechnic University & University of California at Riverside, The Chinese University of Hong Kong.

Rajchman, John. (1995). *THE IDENTITY IN QUESTION*, London: Rout ledge

Rosenau, James N. (Nov 1997). *The complexities and contradictions of globalization*, *Current History*; 96; Research Library.

Miler, David. (November 27, 1997). *on nationality*, *Oxford University Press*, USA

- Bartelson, Jens. (June2000). *Three Concepts of globalization*, International Sociology, Vol 15(2).
- Jensen Arnett, Jeffrey.(October 2002). *The Process Of Globalization: Regional Snapshots*, American Psychologist.
- Aart Scholte, Jan. (December 2002) *What Is Globalization? The Definitional Issue-Again*, CSGR Working Paper NO.109/02, university of Warwick, Coventry, CV47AL,United Kingdom.
- C: Berking, Helmuth.(May/July2003). *Ethnicity is Everwhere: On Globalization and the Transformation of Cultural Identity*, Current Sociology, , Vol. 51(3/4): 248-264 SAGE Publications.